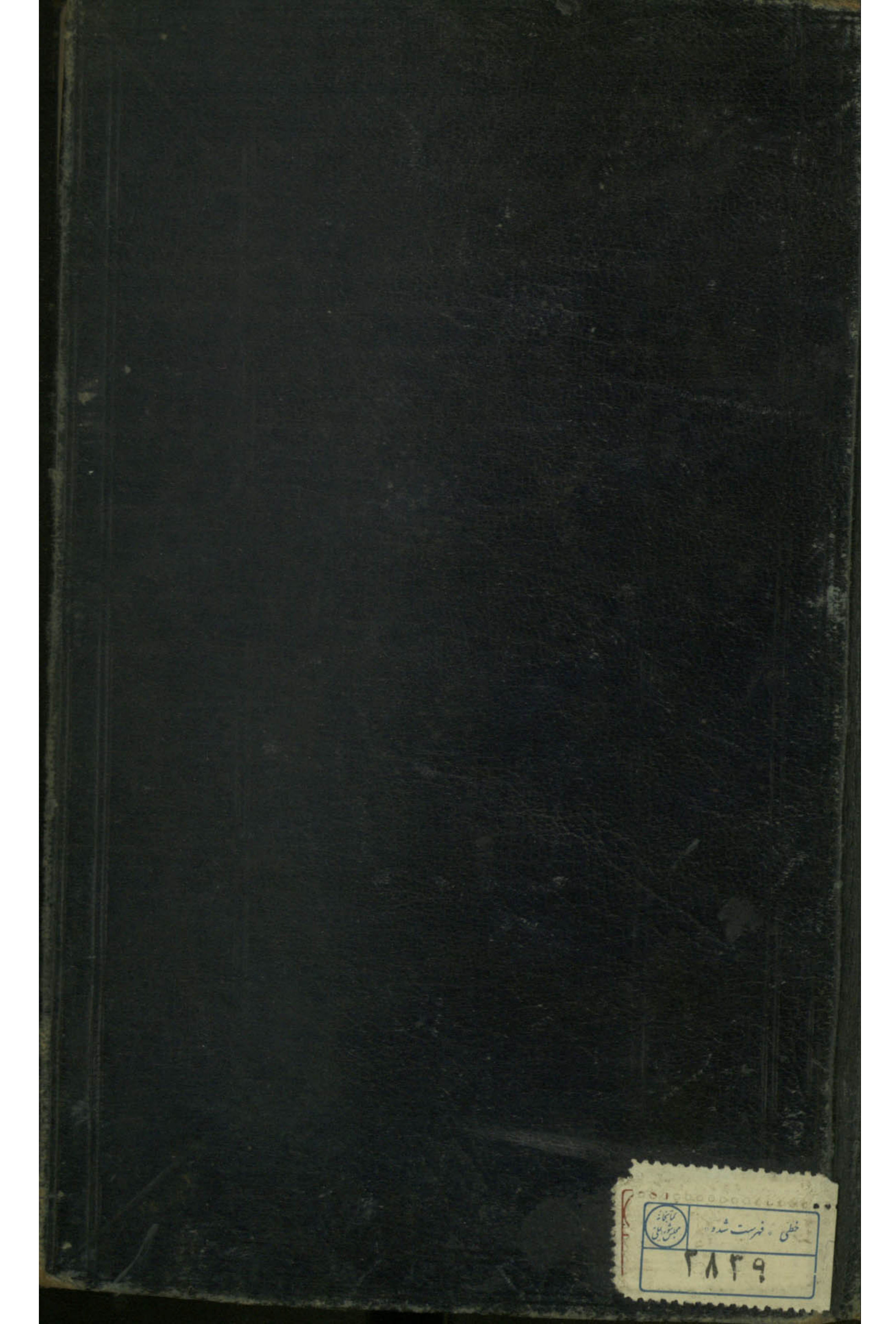
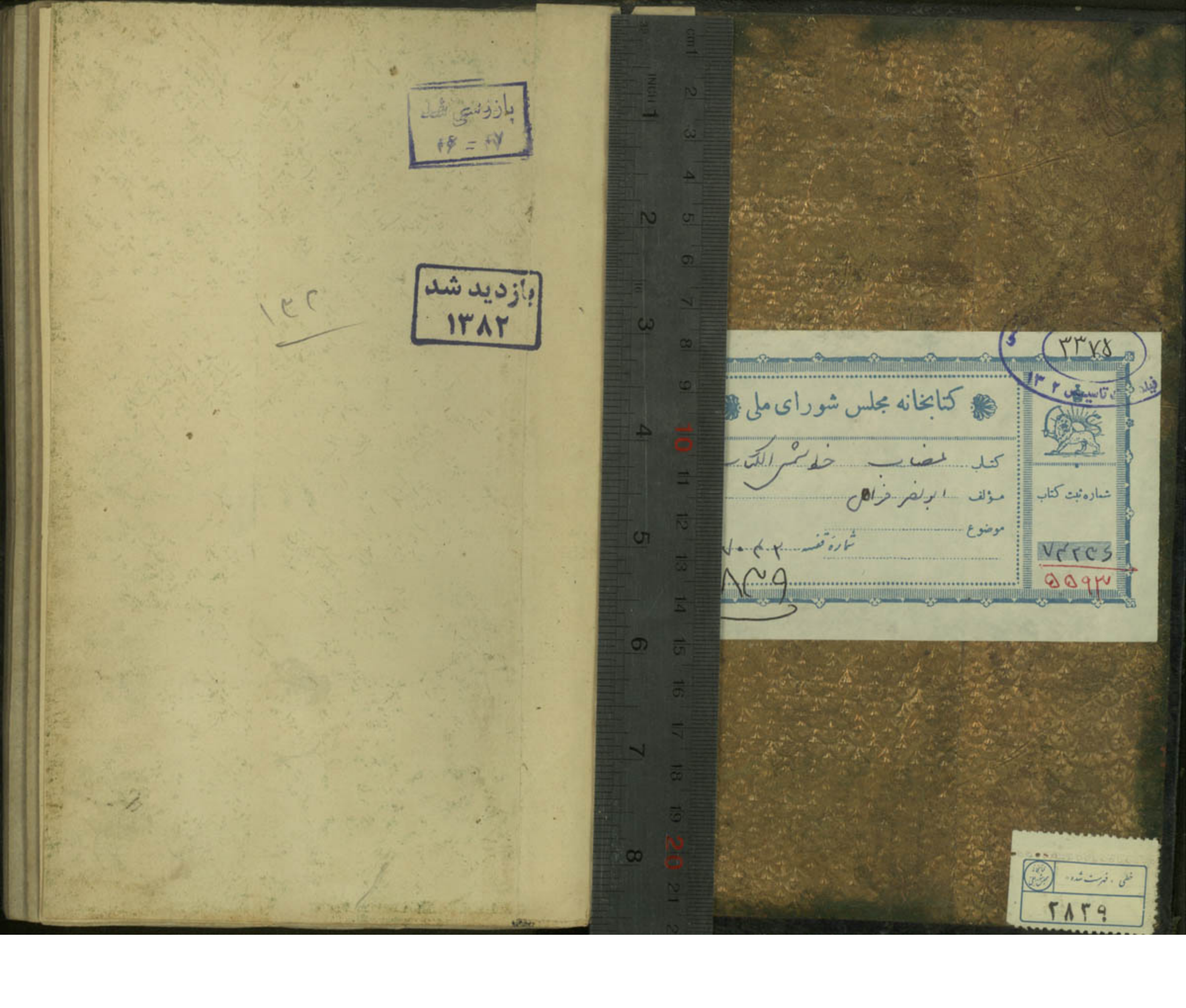
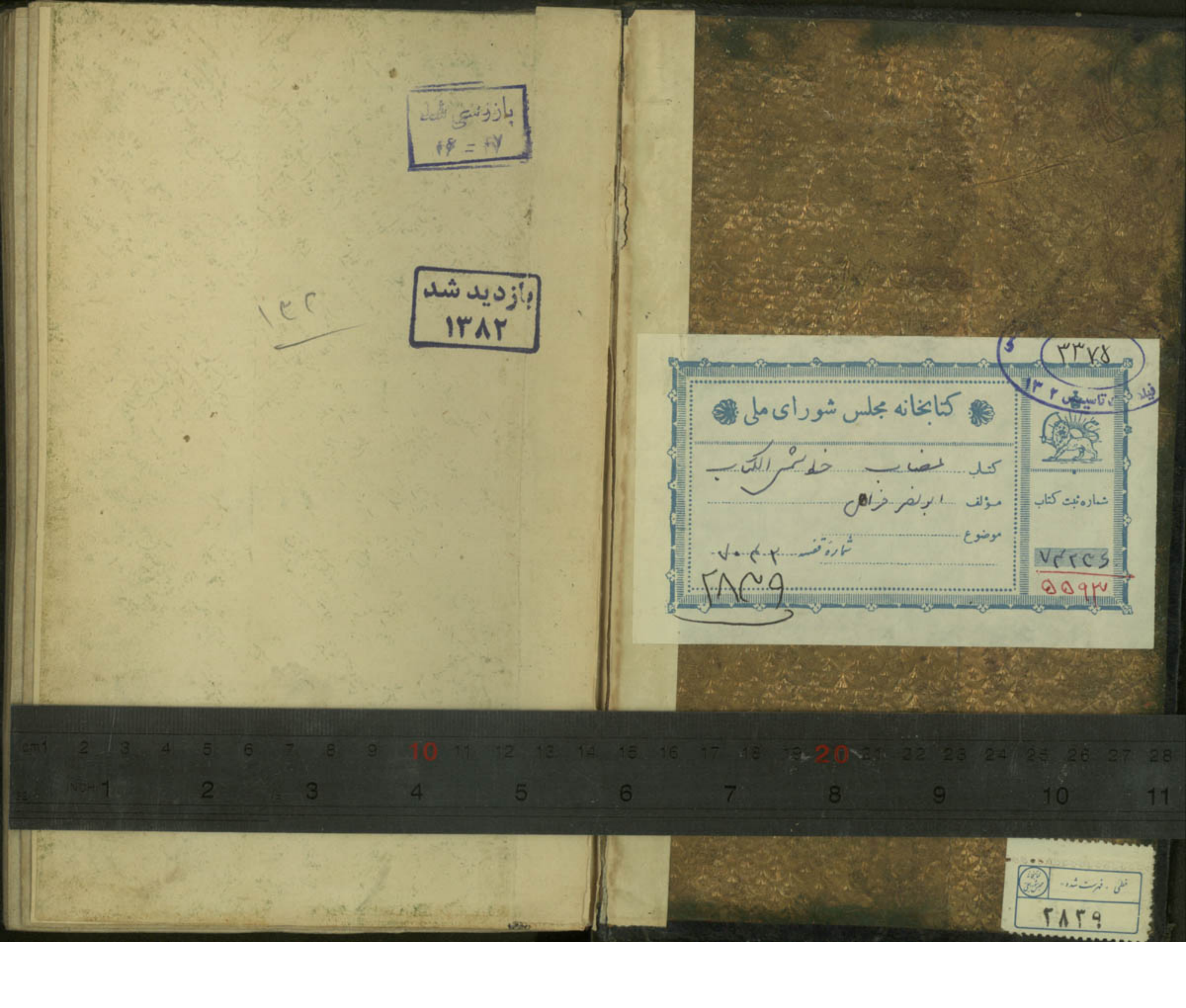


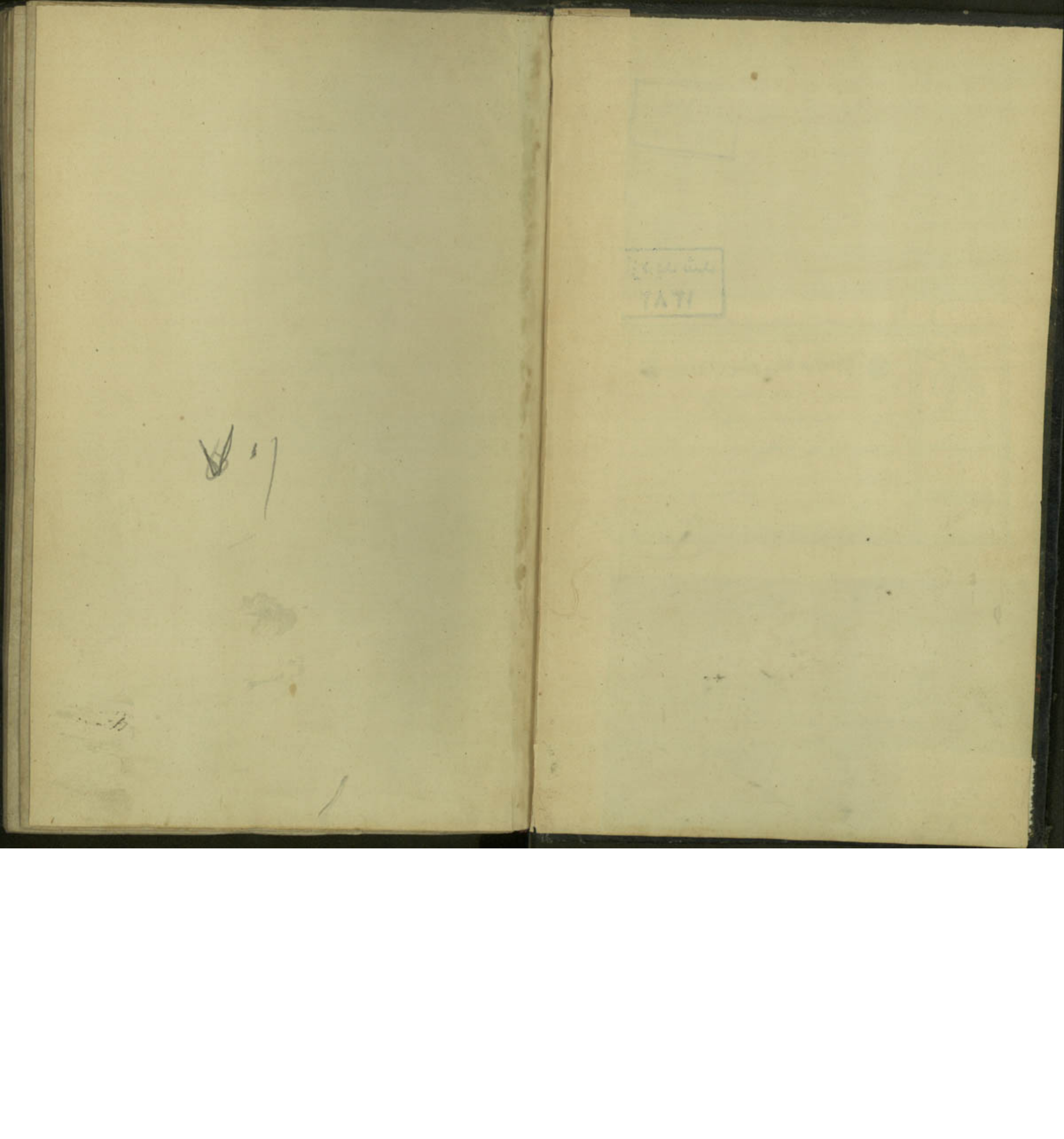
کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی . فهرست شده
۲۸۳۹

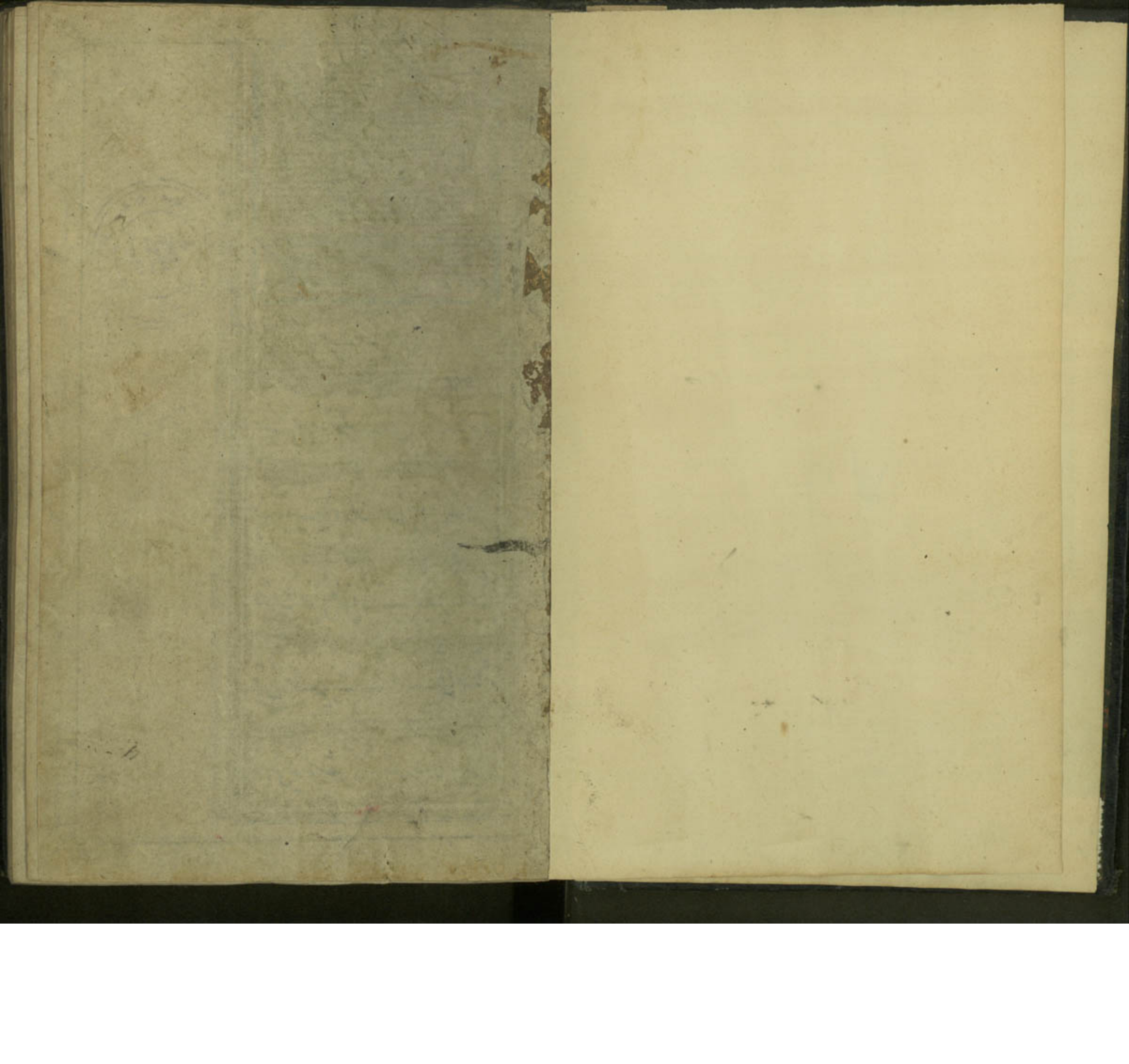


بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب



بازدید شد
۴۶ = ۴۷
بازدید شد
۱۳۸۲
۱۳۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
شماره قفسه
۳۳۷۸
۲۸۳۹
۵۵۹۳
فهرست شده
۲۸۳۹







بسم الله الرحمن الرحيم

همی گوید ابونصر فراهی حمد حافده و
ما حرکت الشمال النخل الدقیق و
و تحرکت الشمال النخل الدقیق که چون صبیان را
پیش از تعلم لغت عرب رغبت می افتد باشعار
فارسی چه خوش آمدن شعر مر طبعهای موزون را
طبیعی است و تعلم لغت عرب کلید همه علمهاست
قدری از آنرا بنظم یاد کردیم تا بی تکلف یاد گیرند
چند بیتی که ضابط بود مر چیزی را از علوم بیان
این قطعها در آوردیم تا بنوشتن و خواندن این نسخه
هر کس را رغبت افتد و چون مجموع آن دویست و
بیست بیت آمد آنرا نصاب الصبیان نام نهادیم

و بالله التوفیق و علیه التکلان

القطعة الاولی فی بحر المتقارب

بحر تقارب تقرب نمای

بدین وزن میزان طبع آزمای

فعولن فعولن فعولن فعول

چو گفتی بگو ای مه دلربای

الهست و الله و رحمن خدای

دلیل است و هادی تو گو رهنمای

محمد ستوده امین استوار

بقرآن ثنا گفت ویرا خدای

صحابه است یاران و آل اهل بیت

که اسلام و دین است از ایشان بپای

سما آسمان ارض و غبرا زمین

محل و مکان و معان است جای

سقر دوزخ و نار آتش ولی

چو جنت بهشت آخرت آن سرای

ریه شش قفا خیره و وجه روی

فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

خیره فارسیست معنیش پس گردنست

شفه لب لسان چه زبان فم دهان

ید و جارحه دست و حلقوم نای

فرس اسب و بغل استر و سرج زین

بعیر اشتر است و جرس چه درای

رجل مرد و مرءه زن و زوج جفت

غنی مالدار است و مسکین گدای

کران عود و بربط و ترشعه رود

ولی صنج چنگست و مزمار نای

کران کا[illegible] عربی است

قنوة است کاریز و عذب آب خوش

چو ینبوع چشمه حما است لای

تعلم بیاموز و اعلم بدان

ترحم ببخشای و استحی بشای

عفرناة و بیهصم چو هرماس شیر

صریمه عزیمه چو اندیشه رای

هدی راستی کذب و فریه دروغ

عفیف و حصور و ورع پارسای

قنوة را با عقاف [illegible] با واو نای
کر دباید نوشت ما با واو برای آنکه
معلوم باشد که ماده لغت
واوست نه یائی اما تا کرد
تا فرق باشد میان
[illegible]
والله اعلم

[illegible]

هر شعر که بجست تسبیع خود از
[illegible] بعلامت میم [illegible]
مینماید والله اعلم

عفرناة بر وزن سلحفاة غول
بیابانیست

بلد کوره را شهر دان شهر ماه
دگر وتر را طاق دان طاق تای
شمس چه بها و بهی روشنی
ثبور است ویل و بود ویل وای
عیون شور چشم و پلید است کند
بود لوذعی المعی تیز رای
حقیق و جدیر و قمین و حری
سزاوار ها گیر و ادخل درای

القطعة الثانیة فی بحر المجتث

زهی بگلشن جانها قد تو سرو روان
رخ تو بر فلک دلبری مه تابان
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
بگوی مجتث این بحر را و خوش بر خوان
ضیا و نور و سنا روشنی افق چه کران
فتی خفیف جوان و سبک ثقیل گران
ذهب زر است حدید آهن و رصاص ارزز

کران بکاف تازی بمعنی اره یکی بمعنی کناره است که در اینجا مقصود است

گران بکسر کاف فارسی

لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان

نحاس و صفر مس روی و آنک است سرب

حلیت زیور و غالی گران رخیص ارزان

جراز و سیف و حسام است و عضب و صارم تیغ

مجن و جنه سپر سهم تیر و قوس کمان

عصب پی و یلبه جوشن است درع زره

وهق کمند ولی نصل و معبله پیکان

عجاج و نقع و قتام و هبا و رهج غبار

معدن با وزن مشرق و مغرب

صارم بر وزن فاعل

عجاج یعنی گرد و دود و دود [illegible] از مردم است

کلوم خستگی و موت مرگ و مره توان

حشاشه باقی جان و عراضه راه آورد

قراضه ریزه زر ربح سود و خسر زیان

یغوث و نسر و یعوق است و بعل و ود و عزی

سواع و لات و مناتست نامهای بتان

صنم بت و نصب آن بتی که از سنگست

وثن بت و شمنی بت پرست و ال پیمان

چو عود و شارف و نابست و ثلب ناقه پیر

افیل و حاشیه وحشو اشتران حوال

هدف نشانه غرض سهم حتیعه زبکیر است

وتر زه آمده معراض تیر کز میدان

القطعة الرابعة فی بحر الرمل

ای ز باریکی میانت همچو موئی در کمر

غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

خیز و از بحر رمل این قطعه را برخوان ز بر

عرب گوید رملت الحصیر یعنی بافتم حصیر را
وچون لفظ علا در این بحر کرر باصطلاح
اهل عروض ... خوانده شده و در میانه لفظها
[illegible]

جید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر

ثوب جامه رزق روزی زاد توشه باب در

عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه رمل ریگ

حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر

ذنب دم و سرطان سیدکرک و سمع چخش فاره موش

حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر موی

نقی مغز و شحم پیه و اذن گوش اطروش کر

[illegible]

هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز و لیل شب

غیظ خشم و ضحک خنده حکه خارش بقه کک

شارق و شمس و ذکا و یوح و بیضا آفتاب

سام و تبر و عسجد و عقیان و عین و نضر زر

نیک صحبت قبله بوسه مهر کابین خدن دوست

زوج شوی و زوجه زن غم هاست و فحل نر

حنطه گندم دخن ارزن خبز نان و لحم گوشت

اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و قطف

لجه و داماو یم و بحر دریا قعر تگ

فیل پیل و بق پشه ظبی و حمار آهو و خر

شط و شاطی عدوه دجله عیقه و ساحل کنار

معبر آنچه بگذرانند معبر آنجای گذر

بزه جامه ستر پرده رقعه پاره رث کهن

الظهاره ابره دان و البطانه آستر

خمع و طلس و شنیذمان و اوس باشد نام گرگ

فرض و عجوه نام خرما شرق میدان نام خور

شنشنه نحیزه و شیمه دیدن و دأبت خوی

غیث باران ثلج برف و ثأد نم مبلول تر

زبره وان یکپاره آهن کسره وان یکپاره نان

جذوه وان یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر

القطعة الرابعة فی بحر المجتث

زهی طراوت رویت گل شمیمه بها

قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

تو بحر مجتث این بحر دان و کن تکرار

قمیص پیرهن و کم آستین و سب دستار

چو ذیل دامن جامه است و تکه بند ازار

قطاب جیب و سراویل ازار و خف موزه

عتاد ساز زره و جبریل زمام مهار

مدینه و بلد و مصر شهر و سور ربض

چنانکه معرکه لشکرگه است و حصن حصار

لبیب عاقل و غمر و غبی و غافل گول

شقیق دادر ورد، ورفیق وصاحب یار

صحیفه نامه قلم خامه دان و سکّین کارد

خیاط و مخیط و سوزن چو خرت و سم سوفار

حدیقه باغ و خشب چوب خوخ شفتالو

سفرجل آبی و تفاح سیب و رمّان نار

کثیر بیحد و وافر تمام و ناقص کم

قلیل و نزر و یسیر اندک و حساب شمار

عقور کلب گزنده جمل زنیه شتر

شمله تیز رو است و طلح مانده زبار

احد یک و عشره ده ماه صد اثنان دو

ثلث و خمس سه و پنج و اربع است چهار

و لیک سته و سبعه ثمانیه تسعه

شش است و هفت و دگر هشت و نه چو الف هزار

عقار و قهوه و راح و مدام و غرقف می

کمی دلاور و فارس سوار و صید شکار

غرب بد است و صنوبر خلاف ناشد رو بید

هو الله [illegible]

به فتح اول درختی گویند
که هرگز بار ندهد و بضم اول چوب
پوسیده باشد که آتش
گیره کنند

چو نخل خرما فرصاد توت دلب چنار

ورق چو برگ درخت وغصن شاخ درخت

چو دوحه بیخ درخت وغشام اسفیدار

چو طلح وخمط درختان خار با مور است

چو اثل شوره گز وشوک خار وسدر کنار

نمد لباده بود مال پرنهاده لبد

پلاس حلس درخت وزمین وآب عقار

شمامه عطر بود بوی و بویدان جونه

بمد وقصر تو ما ور ورا کلاب شمار

تصافح است گرفتن چو دست یکدیگر

تعانق است گرفتن کنار وحجره کنار

رخیص شسته ودنس شوخگن بری جرم

دلول رام ووسن خفته وتیقظ بیدار

عوان وثیبه کالم عروب شوهر دوست

کالم زن با شوهر

قرام پرده باریک تکه بند ازار

مراح جای شتر مربض است جای غنم

کناس دان و جان آهو گفتار

القطعة الخامسة فی بحر المجتث

بریز در صدف خاطر ای هنرپرور
ز بحر بلکش مجتث سفینهای گهر
مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات
بخوان ز بعد وی این قطعه نصاب از بر
قریب و رکن و حمیم است خویش ابن پسر
ولید و طفل بچه ابن و والده مادر

نصیر دان و ... علف ...
عصد ...

رحم قرابت زهدان بود ختن داماد
چنانکه صهر خسر والد و ابست پدر
ز کیست پاک و حفی مهربان خفی پنهان
جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر
ملک فرشته فلک چرخ و مشتری برجیس
شهاب و کوکب و دری و نجم چه اختر
فلق سفیده و شفق روشنی در اول شب
مجره کاهکشان خط استوا محور

ختن بفتح اول و ثانی بمعنی داماد است
در نزد عامه مردم ...
...
زن برادر زن شرح

و فی نسخة
فلق سفیده و شفق روشنی در اول شب

حمل بره ثور گاو و عجل بچش

مراره زهره طحال و کبد سپرز و جگر

بعید دور و وراء پس امام پیش و وسط

میانه و میان تحت زیر و فوق زبر

علاة سندان فطیس پتک و منفخ دم

قدوم منحت تیشه حصیص و فأس تبر

سوار دست برنجن چو پای را خلخال

وشاح و عقد حمایل ز عاج تا افسر

بدی نخستین ثانی دوم اخیر پسین

نقیض اولی اخری و آخر است دگر

قمیص کرته و یلمق قبا و ریطه کو

نصیف همچو خمار است و مقنعه معجر

اجاج تلخ و تفه بی مزه است و مالح شور

فرات عذب و زبیب و اصف مویز و کبر

شراره خذره بود مارج و شواظ و لهب

این شعر ناموزون است و از ملحقات است

زبانه فحم چو انگشت رماد خاکستر

صاحب صحاح خا بجیم و صاد و ... و ...
... ترتیب نکرده و عنوان
... و لیکن صاحب
قاموس در ترتیب خا و صاد
و یا و نون ... ضبط
نموده است و ... معنی
کرده صاحب
صحاح مطلقا ترتیب نکرده و متعرض نشده
استعمال آن با خا ... بجل ... باشد
و با خا جمله در هر دو کتاب ترتیب
دارد و لیکن معنی مناسب
ندارد

رکو بکسر اول فارسی است
چیزیکه دست بآن پاک نمایند

... اول ... بر ... شده است ...

عجین خمیر و دقیق آرد و ان نخاله سبوس

ادام نانخورش قند و سکر است و شکر

خدام ننگ و ثفر پاردم لجام لگام

عنان دوال وی و منطق و نطاق کمر

رکاز و کنز بود گنج و صیرفی صراف

ستوقه سهنه و حداد و قین آهنگر

شعاجرف لب وادی و هار افتاده

جهت چو وجهت و شطر است سوی و قله چو تیر

بکیم گنگ و ذریعه وسیله مرجل دیگ

ندیف پنبه کشیده شناس و قدر خطر

القطعة السادسة فی بحر الرمل

ای که چشم شوخ خارستی دل و دینم ربود

نیست ما را غیر ذکر خیر تو گفت و شنود

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

چون بدانستی که این بحر رمل شد گوی زود

فرخ و فروج است جوجه بیضه تخم مرغ و خود

[illegible]

چون عنب انگور تین انجیر و کمثری مرود
اصفر و فاقع چه زرد است احمر و قانی است سرخ
هست اخضر سبز و واضح روشن و ازرق کبود
جندل و صخره و حجر چون جلمد و جلمود سنگ
هست حصبا سنگریزه ماء وادی آب و رود
جود فیض و جود بخشش جوده نیکی جوده تک
وعظ و میثاق و تحیت پند و پیمان درود
غبن در زرها زیانست و غبن در را بها

چون غنی دان بی‌نیازی و زهید خوانی سرود
ظئر دایه حی زنده دبس شیره طمع امید
فوم سیر و جلجلان کشنیز و حمص دان
هاویه دان و جهنم دوزخ غساق ریم
دود کرم و دخ نخاس است و دخان یحموم دود
تاجر آبا لار بازرگان و فاجر بدکار
صاعد آن مردی که بالا میرود هابط فرود

نحاس یعنی آتش بی دود است کما قال الله تعالی یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران

القطعة السابعة فی بحر المجتث

چو دل بپرده عشاق برکشد آهنگ
بحر مجتث خواند غزل نغمه چنگ

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بگوی کی بودت عقل و دانش و فرهنگ
سعال سرفه و سرعت شتاب و لبث درنگ

قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ
هلال ماه نو است و قمر مه و قمرا

شعاع او زهر و صبغ چه شکوفه و رنگ

اشج شکسته سر و لحیه ریش و اقرع کل
اشل و اقطع بیدست دان و اعرج لنگ

قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار
چو فهد و دب و نمر یوز دان و خرس و پلنگ

غراب زاغ و هزار است عندلیب و کعب
ولی حمامه و کرکی کبوتر است و کلنگ

قصب نی آمد و طرفا گز و یراعه غرو
چنانکه ثعبان تمساح اژدها و نهنگ

[illegible]
بلاحظه شعر حرکت را تابع حرکت
عین کرده است و الا با تغییر
صاحب [illegible] شعری
وزن خواهد
بود
[illegible]

قسامه پنجه سوگند دان شنیده صداست
ولی شتر مغناطیس نوعی است از سنگ

فقاهه دانش و کافی پسند و طبع منش
ذلیل خوار و عنبر ارجمند و قصد آهنگ

بسنده و بسنده فارسی است یعنی کافی است

چو طابه طیبه یثرب مدینه ام قری
چو بکه مکه شناس و صفا و مروه دو سنگ

حمی قرق رتع و روضه مرغزار شناس
وطر چه حاجت و صلح آشتی خصومت جنگ

سویق پست و چشیش و جریش بلغورش
جشب طعام درشت است و حوک چه پونک

فقار نان تهی فوج و حزب و ثله گروه
سبات خواب و شقر فوه لاله و روینک

ذکیست زیرک و نحریر و حبر دانشمند
ادیب را ادب آموز دان ادب فرهنگ

القطعة الثامنة فی بحر المتقارب

ز رشک رخت لاله را خون شده دل

چو مرتاح و عاطف خطی و مؤمّل

لطیم و سکیب ارب حاجت عرق جوی

فوادست و قلب و جنان و حشا دل

براین ده دو دیگر الحاق میکن

یکی هست قاشور و دیگر چه فیکل

لبن خشت خام است آجر چو پخته

یسیر است آسان عسیر است مشکل

القطعة التاسعة فی بحر المتقارب

ز شرم قدت سرو را پای در گل

فعولن فعولن فعولن فعول

تقارب ازین وزن گردیده حاصل

تراب و رغام و ثری خاک و طین گل

وطن جایگه کرم ز ربع منزل

ده اسپند در تاختن هر یکی

بترتیب نامی است روشن مشکّل

مجلّی مصلّی مسلّی و تالی

ایا عارضت رشک خورشید و ماه

گرت در تقارب بود اشتباه

فعولن فعولن فعولن فعول

بخوان خوش درین وزن در صبحگاه

ثمر میوه و حب دانه و تبن کاه

طریق و سبیل و صراط است راه

صبی کودک و شیخ خواجه نفس

دم و جند و جیش است و عسکر سپاه

عرض خواسته طارق و تالدش

نوش باکهن دان و فاسد تباه

غد و امس عکسند فردا و دی

چو ابیض سفید است و اسود سیاه

ذنوبست و غربست و سجل است دلو

رکی جب و بئر و قلیبست چاه

حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد

خطا ذنب و جرم است و عصیان گناه

حطب هیزم است وضرام وحصب

فره وزینه عشب وکلاء دان گیاه

مناص ومفر جای بگریختن

ملاذ ومعاذ است وملجاء پناه

حکم داور ومحکمه جای او

ولی بینه همچو شاهد گواه

ذهاب ومجی رفتن وآمدن

سیاحت بگشتن سباحت شناه

القطعة العاشرة فی بحر الخفیف

مه موزون آفتاب لقا

وزن بحر خفیف جست از ما

فاعلات مفاعلن فعلن

گفتم این است خوان ودان املا

من وعن از الی وحتی تا

این کو کیف چون ام واو یا

فی درست وعلی بر وکم چند

نحن نا انا وانا ما

انا چوں سانی وانی مس

ماچه وچیست مر که ومع با

انتم وکم شما وذا این مرد

انت توانت زن ولی تنها

ان ولو کر متی کی و لا نه

انما همچو حیثما هرجا

ف پس وقبل پیش وبعد پس

ل مر وسلے مرالنا مارا

صه مکومه مکس ودع درمان

لم ولما نه وهلم بیا

ذی وهذے وهذه این زن

مردرا ذا او ذو دست باهذا

تلک آن زن چه ذلک آن مرد

ثم آنجا وهنا اینجا

غیر جز فقط هر کز ایضا نیز

ربه و ربما و رب بسا

ندومند از آن زمان بار است

طرفه زیبا قبیح نازیبا

القطعة الحادية عشر في بحر المجتث

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز

قد چو سرو تو عشاق راست عمر دراز

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بگوی مجتث و خوش خوان تو در مقام حجاز

رجا امید و گرانست سوغ و حل جواز

روائی و نصفت عدل صوت و جرس آواز

حضیض و غار و غور است و بجل و ویده نشیب

یفاع و ربوه و تل است و نجد و منصه فراز

طعام خوردنی و فجل ترب و ملح نمک

ارز برنج و مرق شوربا قلولا غاز

قصید مغز شطر است و رار مغز تنک

قدید قاق و سمین فربه و طویل دراز

قدید قاق و سمین فربه و طویل دراز

سمید بدال و ذال هردو آمده است

مخیض دوغ و لبن شیر و کرزه گشنیز

کراع پاچه جبن و بصل پنیر و پیاز

سمید و درمکه نان سفید و خل سرکه

زغیف گرده و بد است و ابتدا آغاز

قطع دال رمه جدی و عناق زغاله

چنانکه معز بز و ضان منش و تیس نهاز

ابو الملیح چکاوک و راست قبره نام

چو نسر کرکس و چون صقر چرغ و بازی باز

چرغ و چرخ هردو صحیح است بمعنی باز شکاریست

صغیر خرد و حباری سواد مخلب چنگ

حدید تیز و مس چه فسان و مقطع گاز

شوات
وشوار و شواد هرسه صحیح است و در نصاب که باخطای مؤلف نوشته شد بغلط جباشد

تکرع است وضو آب دست و نیت عزم

بنیه قبله بود کعبه چون صلوة نماز

عطاس عطسه عجف لاغری خدام خوره

جبان و هاع و هدان بیدل و تسحب باز

زنیم سند و دعی نیز سم بذی بی شرم

رسیل همره و بعله زن و بجی همراز

القطعة الثانیة عشر فی بحر الرمل

ای قدت سرو خرامان و ای رخت ماه تمام

بار دیگر ساز در بحر رمل سیر مقام

فاعلات فاعلات فاعلات

همچو بلبل بعد ازین قطعه بخوان صبح و شام

قرم و عطریف و حلاحل سید و راس و همام

مهتر است و دست صدر و شی چیز و اسم نام

عقوه ساحت امر کار و قول گفت و فعل کرد

جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام

لون رنگ و ریح بوی و باد و غیم و غین میغ

نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه گام

زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم

کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ و کاس جام

لفت شلغم بقل تره زرع کشت و ریع خل

کدس خرمن خرمه دسته صعب و انف تند و رام

ثغر و سن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست

خد رخ و جوف اندرون ضیق و ضنک تنگی و کام

آدمی انسی و انسان مردم و جنبی پی

اجر مزد و رشوه پاره غرم تاوان دین وام

اصبع انگشت است و لیک ابهام انگشت نر است

باز سبابه است و سطی بنصر و خنصر تمام

سقم بیماری و صحت تندرستی تیه کبر

قیح و دم ریم است و خون القلس قی الی خام

القطعة الثالثة عشر فی بحر المجتث

زهی جمال تو امروز به ز دی و پریر

چرا خدنگ تو آید بسینه دیر بدیر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بگوی مجتث و آور جهل را سرزیر

مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر

شعیر و صبره و کتان جو ابت و جاش غیر

عضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث

هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر

رقاد و هجعت خفتن سهار بیخوابی

بذول و باذل و مانح سخی و شجاع دلیر

القطعة الرابعة عشر

بصم و عتب و رتب چهارم فتر است

اینها همه چیست فرجهای شبر است

القطعة الخامسة عشر

نه جفت نبی که پاک بودند همه

بد عایشه و خدیجه محترمه

با ام حبیبه حفصه بود و زینب

میمونه صفیه سوده ام سلمه

القطعة السادسة عشر

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است

پس طیب و طاهر از سر تعظیم است

با فاطمه و رقیه ام کلثوم

زینب بشر از تراسر تعلیم است

القطعة السابعة عشر

مولی دوازده است نبی راکی بنه

دیگر فضاله انکه بنیع است و نبه

ثوبان باح وصالح و مدعم لیسار زید

بورافع وضمیره کتیبه موهبه

القطعة الثامنة عشر

زخیبر ستد مصطفی هفت قلعه

خدایش بداد آنچنان ملک سالم

کتیبه بدو ناعم وشق و آنکه

غموص و نطاط و سطیح و سلالم

القطعة التاسعة عشر

نوروج و انفال مدینی میدان

بالم یکین و زازله احزاب بمال

پنج اول وقد سمع و رعد و حدید

فتح و پس و پش و نصر و دمر و رحمن

القطعة العشرون فی

نه فلز مستوی الحجم را چون برکشی

اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر لکن زیبق الم اسرب دهن ارزیز حل

فضه ند آهن یکی مس و شبه مه صفر ماه

زر وی جسه مقتا دو یکدرم سیماب

چل و شش است ارزیز نبی و هشت شما

ذهب صد است و سرب نجه و نه آهن چل

برنج و مس چل و پنج است و نقره پنجه و چار

القطعة الحادیة والعشرون

خش ولادغ است واعیانی

خدری و ممدد و حکاک

ناخس و رخوه کاسر و ضاغط

وآن مفنخ کرو عضل شد چاک

ضربان و ثقیل و ثاقب باز

وان مصلی که اوست اصل هلاک

القطعة الثانیة والعشرون

دو تشرین و دو کانون پس آنگه

شباط آذر و نیسان و ایار است

حزیران و تموز و آب و ایلول

نگهدارش که از من یادگار است

القطعة الثالثة والعشرون

ز فروردین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید

بمان خرداد و تیر آنگه که مرداد همی باید

پس از شهریور و مهر و آبان و آذر و دی دان

که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

القطعة الرابعة والعشرون

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار

زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

وانگاه باسب و گوسفند است حساب

حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

القطعة الخامسة والعشرون

خور بجوزا سی و دو سی و یکیست

حمل و ثور و شیر با بس و پیش

دلو و میزان و حوت و عقرب سی

بیت و نه قوس و جدی بی کم و بیش

لا و لا لب لا و لا لا شش مه است

لل کط و کط لل شهور کوته است

القطعة السادسة والعشرون

حمل و عقرب است با بهرام

قوس و حوت است مشتری را رام

ثور و میزان چه خانهٔ زهره است

مر حمل راست جدی و دلو مقام

تیر جوزا و خوشه مه سرطان

خانهٔ آفتاب شیر مدام

رمزی که گفتم از نجوم ترا

تا بیاموزیش تمام تمام

القطعة السابعة والعشرون

تبیع و جذع سن گاو است آنکه

ثنی و رباعی سدیس است و صالغ

مخاض و لبون است حقه جذع پس

ثنی و رباعی سدیس است و بازل

القطعة الثامنة والعشرون فی بحر الهزج

زهی رویت چو باغ گل دهانت غنچه خندان

قدت سرو روان دل خط ریحان باغ جان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بدان بحر هزج این وزن و خوش این قطعه را خوان

کتف شانه معی روده عضد بازو یسر آسان

زمجی و زمکی دنبهٔ مرغ و شوی پایان

صمم کری بکم گنگی عرج لنگی بله کودلی

علیم و عالم و علام دانا و اسی پاشن

سحاب و عارض و مزن و غمام ابر آب و ظل سایه

حیا و وابل و وسمی و مدرار و مطر باران

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنگه

شتا و صیف بی شبهه زمستانست و تابستان

عدو و خصم دشمن دان حذار و خوف ترسیدن

وثاق و نکل بند آمد حصیر و سجن چه زندان

ابی سرکش بطی کاهل طری تازه جنی چیده

خزی رسوا دنی ناکس ضنی لاغر بهی تابان

سغب غرث و طوی و جوع مصدرها و نعت ازوی

یکی سغبان و هم غرثان سیم صیان دگر جوعان

کلف عشق و صلف لاف و سنه سال و انین ناله

خدر خاشع فزع خائف قلق تاب و وجل ترسان

تقی و متقی پرهیزکار و عبقری نیکو

سفه سوهان کدر تیره خدر حیره و سدر حیران

وتد میخ و وصب رنج و الم درد و جوی سوزش

اقط پینو دوا دارو تق تد جو مق گریان

خصر بارد شبم سرد سخین گرم و حزین غمگین

فرح شادی و مسرور است جذلان و فرح شادان

صغر خردی کبر پیری فلکانی سمج ناخوش

ذنب دنب و لعب بازی طلب جستن خرب ویران

منه سلمه

اگر در مصرع سغب غرث الخ
در نصابهای دیگر که نوشته ام
جز این نوشته شده و غلط است
باید تصحیح شود

عبارنج و سنار رفعت جلانقی و کاکریه

خنف میل و حفر شرم و صیاح است و صحیب افغان

عرین و غیل و غاب و غیضه و ایک و سری بیشه

زبدگک و سنین قحط و مطا پشت و جراب انبان

غمص چرک عبره بعره ژفک و اشک و شک و الکمه کور

چو مار زمه بینی برا جم بندانگشتان

سوقه مهمه و فیفاء فلاة و تبسب و بیدا

چو بدو و دو بیابانست و لوب و حره پر سنگستان

زفک بفارسی چرک گوشه چشم
لغز بضم اول و فتح ثانی در عربی
معنی پیچیدگی است و از اینجهة
چیستان را لغز گویند که
پیچیدگی دارد

چیستان وزن سیستان یعنی
رسیده باشد و آنرا بعربی لغز
گویند و اغلوطه گویند و چیستی
ماست ...

القطعة التاسعة والعشرون فی بحر الرجز

ای ماه روی خرگهی ای دلبر شیرین زبان

خورشید رویا زاشده ذکر لبت ورد زبان

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

این است تقطیع رجز برخوان چو بلبل بر زبان

طور و جبل طود و علم کوهست و حارس پاسبان

طرم و عسل اری و ضرب شهد است و مجان رایگان

میزان تر از وحمل بار وقر خروار بود

فلک و سفینه جاریه کشتی سراعش بادبان

لوح و سکاک و جو هوا ملان و خالی تهی

شامخ بلند و قتله سر معراج و سلّم نردبان

جسم و جسد شخص و طلل جو با جثمان و بدن

تن ذات هستی کون بودن روح نفس و مهجه جان

سنّور و قط و حیطل و هرّ است گربه کلب سگ

برغوث کیک و نمل و ذره مورچه عالم جهان

قلّت کمی راحت خوشی شربت بدی ملکت شهی

سودت سری جدّت نوی کظّت پری ریب گمان

لادغ گزان بالغ رسان آکل خوران راتع چره

طایر پران جاری روان ساعی دوان قاطع بران

جمع و فریق و قوم و فرقه امت و معشر گروه

خالق بلی سکوی کله بجمه گله راعی شبان

غی و ضلالت گمرهی بغض و عداوت دشمنی

ملقاحیه قرآن نبی تبیان بیان آیت نشان

صالح نکو طالح بتر کهف پله مدس ده

مقول زبان نسوان زبان عایش زبان خسران زبان

القطعة الثلاثون فی بحر المضارع

ای سیمبر که هست دلت همچو خاره سخت

جان در هوای لعل تو خون ریخت لخت لخت

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

این بحر دان مضارع و خوان ای خجسته بخت

میزاب ناودان و ندی نم شجر درخت

چون ملتجا پناه و ملک شه سریر تخت

کل و جمیع و قاطبه و جمله دان همه

شطر است و نصف نیمه و جزو است و بعض لخت

فجل سداب و ثوم و قند شیر و بادرنگ

دبا کدو و قرع تراوش دید سخت

قثا خیار و سلق چغندر جزر گزر

نعناع پودنه است و اثاث و متاع رخت

خدعه فریب و صبر شکیب و جمال زیب

زی و لباس کسوت چون جد و حظ بخت

ماه شب چهارده بدر است فخر منش

هاله است و فی سایه بود ماهتاب فخت

القطعة الحادیة والثلاثون فی البحر الخفیف

ای خطت رشک مشک تاتاری

میل بحر خفیف اگر داری

فاعلاتن مفاعلن فعلن

گوی چون بلبلان گلزاری

سکر مستی و صحو هشیاری

نصر

نصر و عون و مظاهرت یاری

مبرم و متقن و متین محکم

مظلم و داج و مدلهم تاری

وهن و وهی است و فی سستی لیک

ذل و ذلت هوان و هون خواری

ابتهال و ضراعت است و ضرع

استکانت تضرع و زاری

قسم و حلف و یمین سوگند

ذمی و اهل ذمه زنهاری

یاس و حرمان قنوط نومیدی

چون تعطل بطاله بیکاری

قرد کپی قضاعه سگ آبی

حرفه پیشه حرا سزاواری

کپی بروزن حبشی بخاری
میمون سیاه را مانند

القطعة الثانية والثلاثون فی بحر الهزج

زهی دل پرده از گل لاله رویت رعنائی

شده دیوانه زنجیر زلف عقل سودائی

مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل

بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینائی

وقوف و حدس و شعر و علم و فقه و فهم دانائی

غمار و جهله انبوهی حده چون وحده تنهائی

عسار و مسکنت چون بوس و فقر و عیله درویشی

مخاتیم و مکاییل کیلها فیلوله بیرائی

تره ضعف و ضغینه احنه و حقد و حنق کینه

قسیمه فاره نافه طاقة و قدرت توانائی

الی نعمة ضرر رحمت بلا نعمت و زحمت

کتان و کن عطا پوششش فضیحة فضح رسوائی

القطعة الثالثة والثلاثون فی بحر المضارع

از مشک تر رقم زده بر صفحه قمر

جست از رخ ولبت دل بیمار گلشکر

مفعول و فاعلات مفاعیل فاعلن

بحر مضارع آمد این بحر پر گهر

ازمیل شفره مخذی لشکر ده دان ذکر

پولاد انیث صد شش و اسکاف کفشگر

خنزیر خوک و رجس نجس هلب کاسموی

تسخین و قفش کفش شا، چون سا، خر

شکر است فرج و حر کس و کیس اندرون او

مهبل دهانش قبلش و زب ایرز

حضیه است خایه عانه زهار است سره ناف

ثغره مغاک سینه و رمّاعه تارسر

کابوس داں نکاچه و ضاغوط و نیدلان

کاسموی سوئی درشت شل موی دم اسب و موی خوک زهباس قاف است اگر در بعضی نسخهای نصاب که حقیر نوشته ام و مشهور شده غلط است باید صحیح نمود شرح

جاثوم هم مشد دوستاک پرده در

منهاج و منهج وجد و قصد راه راست

ورد و شریعه و عطش و مورد آبخور

زق حیک و نحی مشک چو قربه عصام بند

سس شک کهنه باشد و صرام چرم گر

القطعة الرابعة و الثلاثون فی بحر المضارع

ای جان من ز ناوک چشم تو خسته ریش

بر دل محبت ز بلای غم تو بیش

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

این بحر شد مضارع و سازش بود بدید خویش

عقرب چو کژدم است حمه زهرش ابره نیش

جعبه جفیر و وفضه بود چون کنایه کیش

اعصار گردباد چو نکبا گرو شمال

بالا جنوب ضد صبا پس دبور بیش

حمی تب و صداع و فواد کباد هست

درد سر و دل و جگر و جرح و قرح ریش

ظهر است پشت و بطن شکم فرو پوستین

الیه نعامه دنبه شترمرغ و نعجه میش

القطعة الخامسة والثلاثون فی بحر الرمل

ای بگردت صف زده خوبان حور منظره

همچو انجم بسته پیش ماه تابان دایره

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

هست این بحر رمل برخوان بصوت حنجره

شمع موم و زیف و بهرج ناسره جید سره

ستادن و خشف غزال است و رشا آهوبره

ثقبه سوراخ است و منجل داس و بیرم گرده

کلبتان ماشه است کلوب انبر و مشار اره

شیخ و فانی و یفن هم و هرم پیر است و زال

حیزبون شهله عجوزه دردبیس شهبره

شهبره زن پیر

دردبیس عربی است چند معنی دارد
یکی بمعنی عجوزه است

علو بالا اسفل پستی ذیل دامن قصر کوشک

حرم و بنیان و اساس اصل است و شرفه کنگره

مقدم العین است ماقی موق و ماق و موق و ماق

کنج چشم و موخرش دنباله هازل مسخره

جوز کوز و لوز باداست مام او عجه خایه ریز

چون سر طراط است پالوده مسمن پروره

القطعة السادسة والثلاثون فی بحر الرمل

ای برده مهر از مه روی تو مشعله

مه کیست تا بروی تو کرد مقابله

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

بحر مضارع است بخوان خوش بغلغله

خارج برون چه دنخ و رجلوفه چخچله

داخل درون طبق وضوضاست مشغله

دابوغه بند وانه بطیخ خربزه

چون کعک و کاک و قرص کلیچه لباد فله

قنفذ چو خارپشت و سلحفاه چنپک پشت

ضب سوسمار و ضفدع جغز و دوتوله

جبهه چکاد مفرق و فرق و دماغ مغز

ام الدماغ جای وی و جمجمه کله

زحلوفه بضم اول نشانهای لغزیدن

کودکان است از بالای کشته بپایان

آن جای جای در نشیب و فراز است

لغزنده

طلق و مخاض درد زه و غسیل شیر حل

ادره غرو شری جدری نقطه آبله

وضع آن بچه که آخر طهرش بود علوق

تین آنکه بازگونه بیاید بقابله

مطبوخ پخته مغرفه کفگیر و فورجوش

اثفیه دیگ پایه و طنجیر پاتیله

مشط است شانه دلق کهن منسا عصا

مرط و کسا گلیم بود اربعین چله

سطر است و زبر و رقم خط سفرچه کتاب

تفتیش و بحث کافتن و فحص مسئله

منحات رنده باشد و منقار اسکنه

مثقب مته شرک چه بود دام و فخ تله

معیار چه ترازوی زرسنجه دان عمود

شاهین و فلس و کفه چه باشد پل و پله

القطعة السابعة والثلثون فی بحر الخفیف

الا ای هنر مند نیکو سیر

گل از عارضت خورده خون جگر

فعولن فعولن فعول فعول

تو این بحر نیکو تقارب شمر

و جز و مخص بود مختصر

سوی خر نغم آری الا مگر

کاین و کای و کی و کا اندر خبر

القطعة الثامنة و الثلاثون فی بحر الخفیف

فرفج و رجله بقلة الحمقاء

خرفه دان فرد و منفرد تنها

معمعانست و دفو و حر گرما

زمهریراست و برد و قر سرما

ورد گل دان و هند باکسنی

ارج و طیب و عبق بویا

عجز است و ورک چو ردف سرین

مثل و کفو است و شبه و ند همتا

ناس و انس و اناس آدمیان

پدر و ما در آدم و حوا

غرض نقشی است کز ما باز ماند

که هستی را نمی بینم بقائی

ولی صاحبدلی روزی برحمت

کند در حق درویشان دعائی

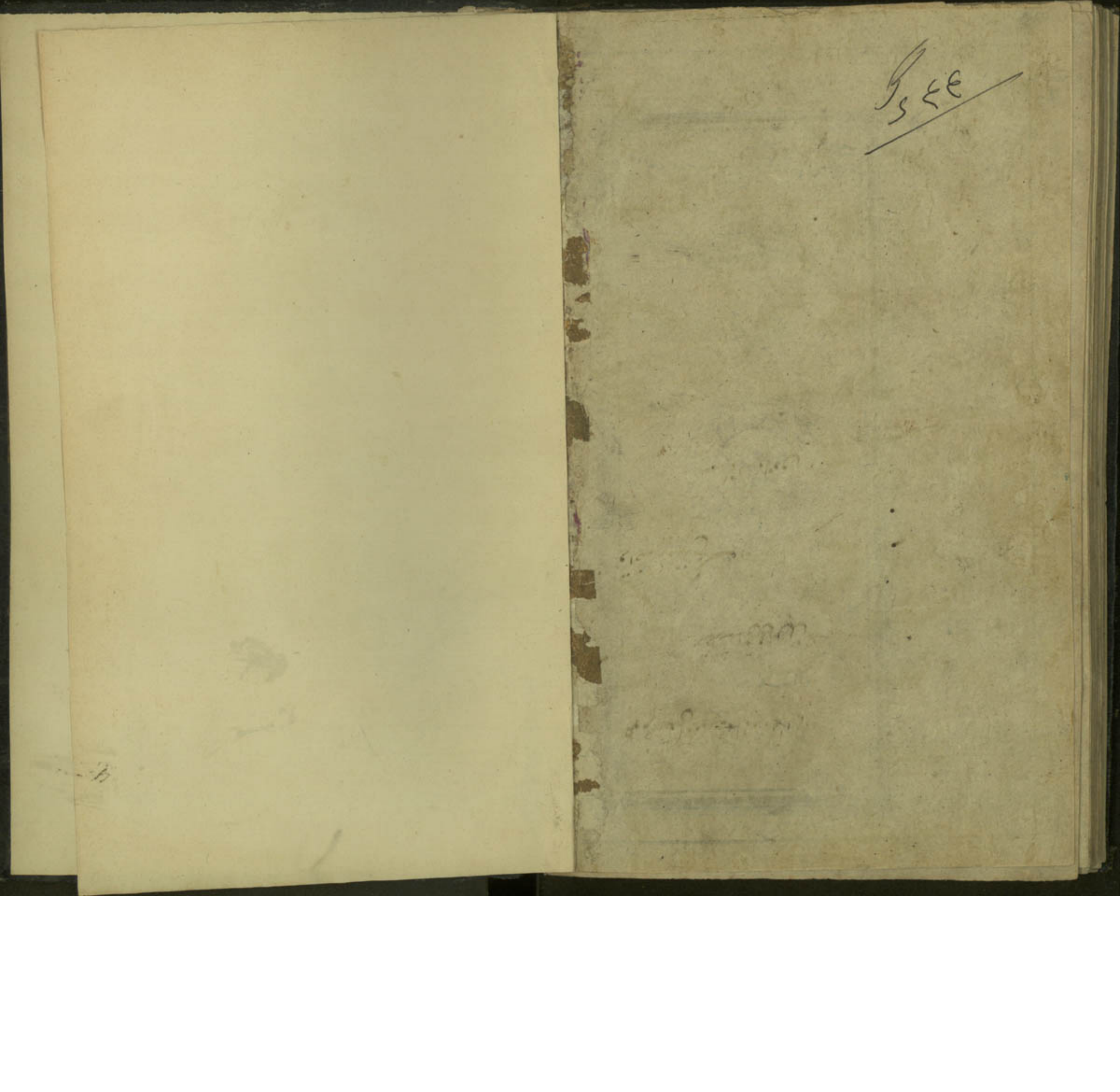
نقل شد از روی خط استاد الاعظم آقا میرزا محمد علی

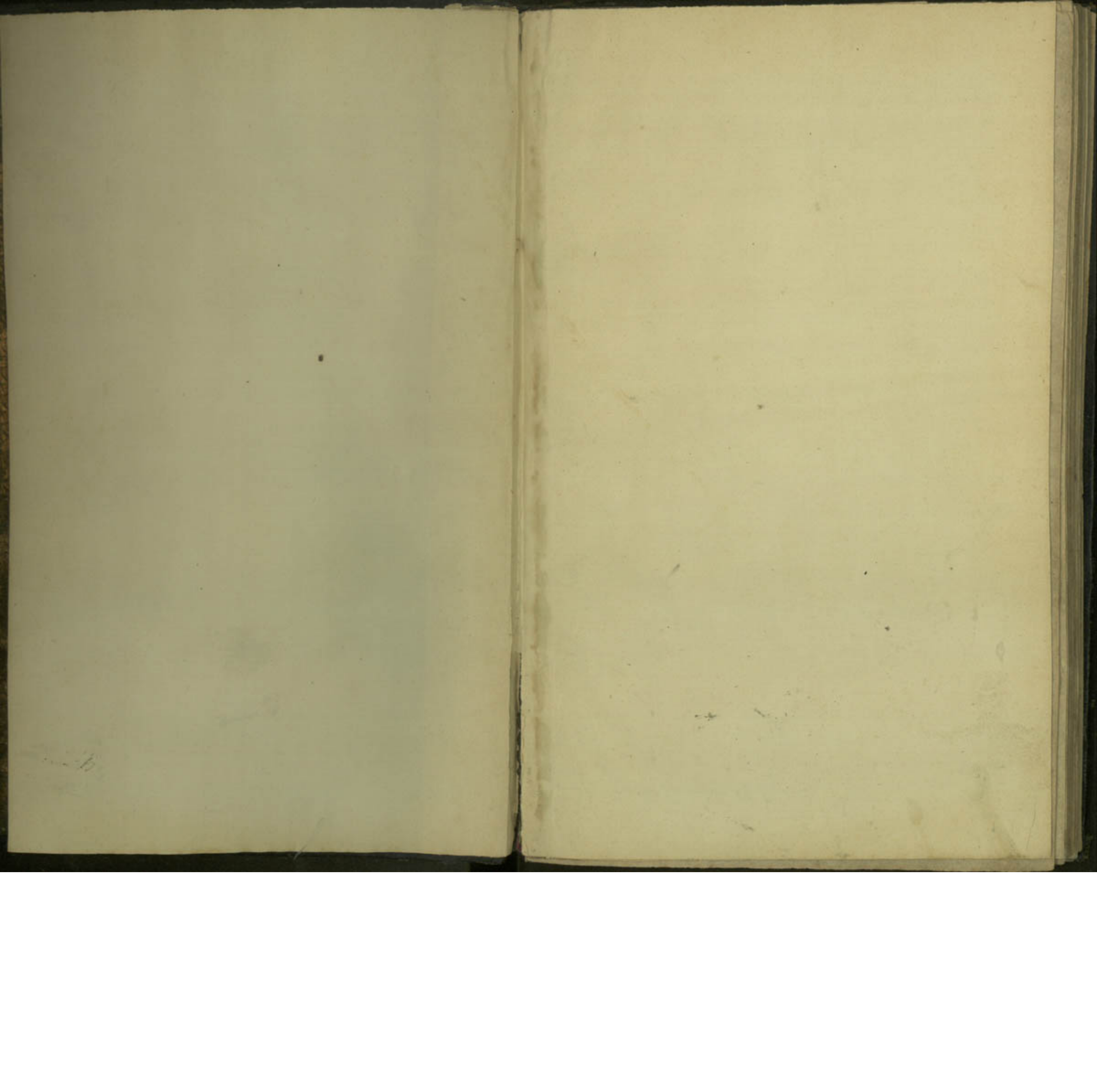
دامت افاضاته

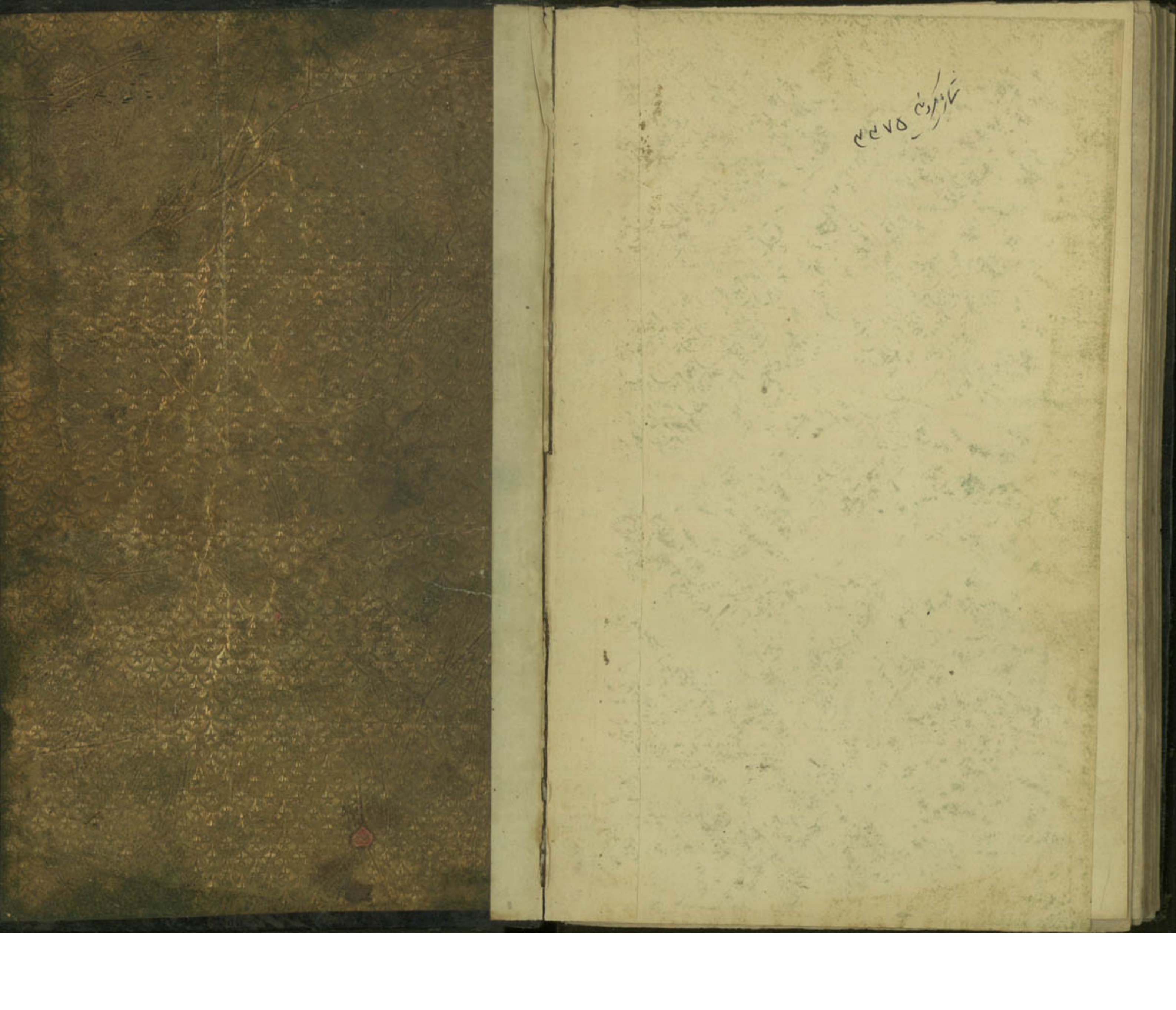
وانا العبد المذنب الحقیر الفقیر الراجی الی رحمة ربه الغنی

محمد الحسینی غفر ذنوبه و ستر عیوبه

الملقب بشمس الکتاب






۴۴۷۵

